بماند ویکی ازآنان انگشترمذکوررا ازجیبش درآورد وچـــون
صبح شد چندعدد مسکوك نقره بآنان داد وبشتاب تمام براه
افتاد ودرآنحال تنی ازعمله بشناخت وعددی چند مسکـوك
نقره بگرفت تاویرا بکسی رساند که ازاوحمایت وصیانت نمایـد
ولی تاظهری بازنیامد وعبدالخالق ناچاربراه افتادتـــا
درصحـرای زراعتی قریه مریم آباد بدهقانی رسید وبعلـت
شدت عطش آب طلبید ودهقان چند خیاربدوداد وچـــون
خواهش منزل کرد دهقان جواب گفت که باآنکه درین ایـام
بهائی بخانه راه دادن امری خطرناك است معذلك جای
میدهم وشبی ویرادرخانه نگهداشت وروزی دیگرچون بشهر
رفته بشنید که مجتهدین فتوی دادند که درشهرودهـــات
هرخانه ئیکه مأمن بهائیان واقع شود باید ویران گـــردد
واموال بیغمارود وپاسی ازشب گذشته بخانه رسید وبعلـت
اصرارعبدالخالق تاصباح منتظرماند ودرباماد فجرویـــرا
ببالا خانه ویرانه که محل عبورکسی نبود جای داد وهنـــگام
زوال که عطش غلبه کرد بخانه دهقان رفته جرعه آبی بیاشامید
وبازعطش غلبه نمود وازآب انباری آب آشامید وبدانحـــال
درنگ ممکن نبود ودل بکشته شدن نهاده عودت بسوی شهر
کرد ومریضخانه انگلیسی مذکوررآمد واورانگهداری کردنـد
تاامنیت حاصل شد وبالجمله ملا عبدالغنی همه عمرراصـرف

د رتبلیغ کرد بسال ۱۳۳۵ د ریزد د رگذ شت ود رمقبرهٔ حطیرهٔ افنان مد فون گشت .

وازمعارف مؤمنین حاجی سید هاشم کفشد وزسابق الوصف که بسال ۱۳۱۸ که شاهزاده مهد یقلی میرزاحاجی سهام الملك مدّ بروشجاع وخیرخواه حکمران یزد شد جواد نامی حناساب ازاهل بازارد رمعامله باوی مخاصمت کرد وتعرّض بدین مبین کرد ومعذ لك بوی افترازد که نسبت باسلام سخنی نالا یق گفت ونزد میرزاابوالحسن مجتهد مد رس د رمصلّی رفته شکایت کرد وعدهٔ د یگرازملّاها مجتمع شده بصد د قتل مظلوم برآمد ند ویرابمصلی کشید ند ومیرزا ابوالحسن تشدّد کرده اورابحجرهٔ محبوس ساخت ومشغول تنظیم تکفیرنامه وحکم قتل شد ند وشاهزاده حکمران خبر یافت و بید رنگ سواربراسب گشته فرمان د اد که غلامان و گماشتگان نیزبراسب برآمده ازعقب راند ند ونزد ملّای مذکور تاخت وحکم نمود انبوه انام راباچوب وسرتفنگ متفرق کرد ند وآخوند ی رازد ند وبملاها نکوهش وسرزنش بسیارگفت ود رحجره راکه حاجی محبوس بود شکست واورابا خود بقلعه د ارالحکومه برده شب نگهد اشت ومحرمانه محترماً مرخص کرده د ستور د اد که موقتاً چند ی د ربلد نماند وحاجی میرزامحمّد تقی طبسی سابق الوصف که اسفارمتعد ده بحضورحضرت

عبد البهاء تشرف جست وچند سالی درکرمان بنوع مذکور مقیم گشت وبسال ۱۳۳۰ پس ازتشرف درحیفا بمبائی رفته اقامت جسته ببذل مال درراه تبلیغ ونشرامرابهی سرافراخت

دیگرازمعاریف مؤمنین اردکان حاجی عبد الحسین معروف بحاج نوّاب بن حاجی ملك حسین متولد درسال ۱۲۷۷ تحصیلات ابتدائی وادبیّات عربی رادروطن ودر یزد کرد ونهائیاً دراصفهان تحصیل نمود وبعد ازعودت به وطن بواسطه بهائیان آنجا فائزبایمان گشت وملّایان بد انستند ونسبت باوچنانکه بوالدش تعرّض وایذا رواد اشتند وغارت کردند واوماوقع بمحضرابهی معروض کردلوحی در حقّش صدوریافت همی افتراوایذا خواستند ولی بواسطه مقام علمی وتقرب حکومتی کاری ازپیش نبردند تاچون فتنه سال ۱۳۲۱ برخاست صبح هشتم تیرماه جلالی که آغازملحمه اردکان بود بفکرصدرآباد وشوهرخواهرش صدرالسلطان افتاد وچون میدانست که اشراربتحریك معاندین حمله بد انجاخواهند برد وصدرالسلطان باوجود فراهم داشتن آلات وموجبات دفاع مقاومت نخواهد کرد ابتدا بصدد نظم خانه وعائله خود افتاد وهمان هنگام خبرآمد که اراذل انام درخارج دروازه اردکان غوغابرپاکردند وشیخعلی مجتهد کاردبدست باعربده وهیاهوهمه راتحریص بهجوم بر

صدرآباد مینماید خواست خود رابدانجابرساند ولـــــی
ابوالزوجه اش محمّد رضاخان که نایب الحکومه بود ممانعـــت
نمود واورابابرادرش آقامحمد صادق تاغروب درخانه خـــود
نگهداشت ودرآنحال که بازماندگان شهداء صدرآبـــاد
باحنین وفریادرسیدند وشیخ علی مجتهدرادرزبان جزذکر
اونبود بابرادرسواره سوی یزد فراراختیارکردند وچـــون یک
فرسخ رفتند باکاروانی تصادف کرده ازشورش عمومی ومذبحه
شهرخبریافتند لاجرم بسوی دشت وکهساروراندند ولی متذکر
شدند که درآنسونتیجهٔ جزهلاکت ازتشنگی نیست ومتوکـــلا
علی اللّه سوی شهررفتند وعلی الصباح بقریه حسن آبـــاد
واقع درپنج فرسخی شهررسیدند وگذشتند ومتعاقبشان نوکر
ضیاء العلماارد کانی که ازاردکان فسادارد کان بود بیامـد
وحال بدانست واهالی قریه رابشوراند ودوتن اشرارد رعقبشان
سوی یزد شتافتند ودرقرب بلد بجوارخرابهٔ تصادف کردنـــد
وهردوراازاسب بپائین کشیده دستهابسته تیغ برحلقومشان
بیاراستند ولی سخنان متظلمانه ومحققانه حاجی نواب تأثیر
خودراکرد وبساعت بغل وده تومان پول جیب اکتفانمـــوده
ردیف اسب خود نشانده بحسن آباد تاختند ودرقرب یـــک
فرسخی قریه آندوراد رمحل آسیابی گذاشته خود بآبادی
رفتند ویکی ازآند وبرگشته آنانراپیاده بقریه کشید ودرحالیکه

اهالی مجتمع وآرزومند فوزبقتل ایشان بودند تا با اهالی دیگرقراء وبلاد دراین اجرشریك گردند بخانه خود منزل دادند وحاجی نواب بازسخنان مؤثرگفت وملّای قریه بنام ملاعلی اکبراشرارراامتفرق ساخت ومیرزاصادق کلانترقریه نیزبدآن خانه درآمده گفت حکم آقای حائری چنین است که احدی ازاینگروه رابدون اجازه اش بقتل نیارند ولا جرم باید اینها رابشهرنزدآقابرد ولی دوشخص مذکورباوی بستیزه برخاستند ومیرزاصادق ناچارماوقع بامین الرعایا ی مجومرد نوشت واوسواری مامورساخت که مظلومانرابرد ولی ملّا محمّد ضیاء العلماء مذکورکه درشهربود واقعه بشنید بملّاعلی اکبر ملای قریه نامه فرستاده وعده وتشویق کرد که حاجی نواب را ازبرادرش جدا ساخته بقتل برساند واوهرقدرسعی کرد که حاج نوّاب تنهاروانه مجومرد شود آقامحمّد صادق راضی نشد وبالاخره هردوسواره براه افتادند وآن دوشریرمذکور نیزموافقت کردند ولی سوارمامورامین الرعایاخود بهائی بود وهردومظلومرامأموناً به مجومردآورده بمنزل امین الرعایا رساندودرآنجانیزاشرارشورش کردند ولی امین الرعایامانع شد وخبربجلال الدوله حکمران یزد داد واوحسب مشورت ومقررجمعی ازبزرگان ازمشیرالممالك خواست که دوتن مامور فرستاد وهردوبرادررابشهرآورده درخانه خود محفوظ بداشت

واقامتشان درشهرچندان بطول انجامید تا هژبرالسلطنه
باعده ای سواربران مجازات اشرارازطهران بامرمظفرّالدین
شاه رسیدند وشصت سوارباتفاق حاجی نوّاب باردکان
آمدند تاضیاء العلماء وشیخ علی مجتهد راگرفته درملاء
عام بدارآویزند وسواران بشب درآمدند وشیخ علی راگرفته
بضرب وزجرکشیدند وضیاء العلماچنان گریخت که گردش
نمایان شد وخانه اش یغماوویران گردید وتمامت متصدیان
فساد دچارضرب ونهب گشتند فقط ملّاعلی اصغرمجد العلماء
لفضل
همان کسیکه کتاب هدیة المهدویّه دررّد فرایدآقامیرزاابوا
کلپایگانی نوشت بااینکه دستش درفساد وفتنه کارکرد خودرانزد
بازماندگان شهداء بی تقصیرجلوه داد ومصون ماند وحاجی
نوّاب بعدچندی رهسپارطهران شد ونزداولیاء دولت تقرب
یافت ووقایع اردکان رابسمع مظفرالدّین شاه رساند وچون
ضیاء العلماء نیزبالباس مبدّل خودرابطهران رساند
عین الدوله ازجانب شاه مامورشد دردوشان تپّه باحضورتنی
چندازاولیاء وهم حاجی نوّاب ضیاء العلماء رامحاکمه نمایند
وضیاء العلماء محکوم گردید ولذا حسب الامراورابا آقامحمّد
اردکانی مشهوربآقای اردکانی مغلولاً بقم تبعید کردند
تابدخالت آقانجفی اصفهانی وبرضاء خاطرحاجی نوّاب
ماند
وبازماندگان شهدا آزادشدند وحاج نوّاب مدتی درطهران

ودرواقعه مشروطه طلبی سران حرّیت امثال ملك المتکلمین ویرابدان طریق تشویق همی کردند واونیزحقایق رابهرکس ممکن شد گفت وپس ازچندی بوطن برگشت واطفال شهداء راپرستاری ودلجوئی همی نمود وبالجمله حاجی نوّاب دانا ودانشمند ومتخلّق بفضائل اخلاقی وسلیم النفس وخوش محضروادیب سخن پروربود واشعاری نیزمیسرود ورسالهٔ در اثبات حقیقت این امرنگاشت تادرسن هشتاد ودوسالگی در ۲۲ خرداد ماه ۱۳۱۹ شمسی درگذشت وخاندانی دراین امربجای گذاشت .

دیگرازمشاهیربهائیان یزد حاجی محمّد طاهرمالمیری سابق الوصف متولد بسال ۱۲۷۰ که درطول مدت ایندوره مبلّغ درقسمت یزد بود وسفربد یگربلاد نیزنمود وچند مجلد درشرح واقعات این امروتفصیل احوال مؤمنین آنحدود و کیفیت شهداء آن خطه نوشت که مارااز آنهااستفاده بسیار حاصل گردید وخانواده مالمیری ازاواست .

دیگرآقامحمّد حسین الفت سابق الوصف که بنوع مذکور دریزد قائم برمحبت والفت بود درسال ۱۳۱۵ بعکّارفته بزیارت حضرت عبدالبهاء فائزشده برگشت وبرانجذاب و اشتعال وصفای احوال بیفزود ومتعصّبین معاندین مقاومتر شدند تادرفتنه سال ۱۳۲۱ دکّه عطاریش راآتش زدند

چنانکه شبانه روزی بسوخت واودل افسرده نگشت وآنچه نقود ومتاع ازمردم طلبکاربودند اداند وآنچه بدهی داشت ازمحصول کسب وربحش ادانمود وامام جمعه درحقّش میگفت که سرآقامحمّد حسین راخودم بااره میبرم ودرب خانهاش دوبارآتش زدند وحکومت جلوگیری کرد ولی بار سوم آتش زدند بخانه ریخته غارت کردند وحتی آجرهارابردند واوخود درخانه افنان پنهان بود ویك علت عمدهٔ فتنه مذکورهیجان مردم ازتبلیغاتش بود وافنان اورابا تفنگداران شیرازی از رعایای خود بخطه فارس فرستادند ودوسه ماهی درآنجادر دهات به پیله وری پرداخت آنگاه مخفیانه بوطن برگشت ودرمزرعهٔ مهدی آباد ماند وخبرباورسید که چون اعدابخانهاش ریختند زوجه اش صندوقچه الواح وآثاربدیعه رابخانه همسایه برده بالای چاه گذاشته غربیلی برآن نهادوکاه وغیره بر آنهاریخت تااعدانداننددهمه بچاه افتاده ازمیان رفت ونیزاشرارمتعرض زوجه اش شدند وبیچادرموی سرش راباد سته گرفته همی کشیدند وباچوب وتازیانه زدند وبسوی قدمگاه بردند وازنوّاب حکم قتلش راخواستند ونیکخواهی شفاعت کردلذابخانه کدخدای محله مدت سه شبانه روزحبس نمودند وبیقوت وغذانگهداشتند واوازشدت حزن وتأثربیمار گشت وچندماه درخانه دامادش مخفیانه بسربرد تابهبودی

یافت وبطهران شتافته مقیم گردید وعائله برجامانده زنش باعانات واصله که تقسیم شهداء وفراریان بهرتنی یومیه یکقرآن رسید وبابریشم تابی نزد تجّارابریشم معاش خود و اطفال اداره کرد تابعد ازیکسال بطهران آمدند وآقا محمّد حسین نزد ارباب جمشید تاجرزردشتی موظّف شد وبعداً بمشاغل اخری وامرتبلیغ ایام گذراند والی آخرالعمربخدمات تبلیغیه وغیرهادرطهران وبلاد اخری همی پرداخت وکثیری راهدایت نمود وباری دیگربسال ۱۳۳۹ باپسرش میرزا محمّد لبیب بحیفارفته چندی درجوارالطاف حضرت عبدالبهاء زیستند وعودت کردند وعاقبت بسال ۱۳٤٥ درگذشت و خاندان الفت ازوی برقرارگردید وپسرش لبیب مذکورنیزدر انواع خدمات این امرپیوسته اهتمام کرد وعائله واسعه بسر جای گذاشت .

وازبهائیان یزد آقارمضان علی مردی متدین وخلیق وفاضل وناطق بود وبرادرانش آقاغلامرضاوآقا محمّد وهم جمعی ازاهل محلّه بواسطه اش ایمان آوردند وسفری برای زیارت بارض عکّاکرد وتاحدود سال ۱۳۲۲ دریزد بماند آنگاه برای کسب تیشابوررفته مقیم گشت وبسال ۱۳٤٦ در سن هفتاد سالگی باتفاق دوتن یزدی ناشناس عازم وطن گردید ومفقود الاثروالخبرشد وازجمله مشتهرین آقاسیّد

حبیب اللّه خواهرزاده سیّد مهدی دهجی سابق الوصف
در بخش ششم غایت اخلاص در ایمان داشت وسفر بارض
مقصود کرد ایّامی در جوار حضرت عبد البهاء زیست وعود ت
بد هج کرد وحکمران آنجا که شوهر خواهرش بود متعرض این
فئه شده تعدیات بسیار واداشت وبصدد قتل وی برآمد
وتنی رابگماشت تا ویرا هدف گلوله ساخته بشهادت برسانند
وبهائیان بسردار جنگ حاکم یزد تظلم بردند واومیرزا احمد
راگرفته حبس نمود وبعد ازچندی مبالغی نقود اخذ کرده
مستخلص ساخت وآقا سیّد حبیب اللّه هنگام شهادت تقریباً
سی وپنجسال داشت وصورت زیارت در حقش صدور یافت
دیگر آقاعلی اصغروبرادرش پسران حاجی حسین شمرباف
که درریعان جوانی مؤمن وموفق بخدمات امرشدند وایشانرا
برادری کهترباجمال بسن هیجده سالگی بود وتنی از
معاندین کمین کرده ویراغفلة ربوده بخانه خود برد وجوان
چون رهاشد ازفرط غیرت بخانه برگشت وبحجره خلوت رفته
در ازدرون ببست ویابهاء الابهی گویان سرخویش رابرید
ودیگرآقاعلی عسکرکه پیوسته در چارتعرّضات وشماتت اعدا
بود .

دیگراولاد محمّد باقریزدی بودند که نخست آقاحسین
بسال ۱۳۰۳ ایمان آورده واخوان خصوصاً آقامحمّد و

ملّاعلی براواعتراض کردند ویکسال درقصبه نهر توطن کرد ودرآنجامورد حطه شده اوراا خراج کردند وبالاخره بسال ۱۳۰۶ بشهریزد آمد وبرادرش ملّاعلی مذکورازشدت تعصب مهاجرت بعراق عرب کرده ساکن شده وآقاحسین بسوداگری دربلوك رستاق مشغول گشت وسپس دوبرادردیگرآقااحمد ومیرزامهدی ایمان آوردند ودرفتنه سال ۱۳۰۸ چون مفسدین بصدد آقاحسن شدند آقاحسین باسرادرچندی در قری بسربردند ودرقریه صدرآباد چاراراذل واشرارومورد تطاول بسیارگشته نجات یافتند وبعدازحصول امنیت بشهر بازآمده هریك بکاری اشتغال جستند ودرخانه شان اجتماع وتبلیغ پیوسته دائربود وازجانب حضرت عبدالبهاء بلقب اخوان الصفا لقب یافتند وآقامحمّد برادرمهترکه تقریباً درمدت هفده سال ترك معاشرت بااخوان کرد درسال ۱۳۱۶ فائزبایمان گردید ودرمیدان خدمت قدبرافراخت وچون فتنه سال ۱۳۲۱ برخاست حسین سیاه صباغ و برادرش باگروهی ازشریران روزی میرزامهدی راگرفته برای حکم قتل بمنزل سیّدیحیی مجتهد بردند وچون ویراندیدند مظلوم رابرای قتل بقریه نصرآباد کشیدند واهانت وتحقیر همی کردند بدشت وصحرابردند تابقرب باغ دولت آباد رسیدند ومصمم قتل وحرق بودند وتنی ازعلمای نیکخواه

میبد اردکان رسیده مظلومرانجات داده روانه بلد داشت
واشرارپیوسته درشهربخانه شان رفته لگد وسنگ نواختند
لعن وسب میکردند لذا آقاحسین باپدرزنش ملاعبد الغنی
مذکوربخانه دکتروایت انگلیسی وآقاحسن وآقامحمّد ومیرزا
مهدی باتفاق ملا محمّدعلی تفتی درخانه کشیش ملکم انگلیسی
پناهنده گردیدند وآقامحمّد باخواهرزاده ش حاجی عبدالحسین
برای پرستاری زنان درخانه ماندند تاآنکه شریران مذکور
وغیرهم بنوعیکه دربخش سابق آوردیم آن دوتن راشهید
کردند کشیش مذکورترسیده هرچهاررا ازخانه بیرون نمود
وآنان شبانه درآمدند وتامدت دوماه پنهان ودچارهوان
بودند تاآنکه امنیت حاصل شد وازبین اخوان میرزا مهدی
بطهران رفت ونزد حاجی صدرهمدانی درس تبلیغ بیاموخت
ومدت دوازده سال دراغلب اقسام ایران وترکستان وروسیّه
وقفقازبخدمت تبلیغیه اشتغال جست وبلندآوازه شد وبا
معاش زهید که حسب دستوربد ومیرسید منقطعاًعماسوی اللّه
پیوسته سائردربلاد بود وزن اختیارننمود ودوسفربزیارت
حضرت عبد البهاء رفت وعاقبت بسال ۱۳۳۸ دراصفهان
چنانچه ضمن شرح اوضاع آن قسمت مسطوراست درگذشت
ودرحقّش الواح بسیارونیزصورت زیارت ازحضرت عبد البهاء
صدوریافت.

وازبهائیان معروف آقاعلی اکبروآقاسید محمّد بـــازو
پسرانش آقاسیّدعلی وآقاسیدعلی اصغردیگرآقامحمّدصادق
بن دائی رضاکه دربدوجوانی ایمان آورد وقریب چهل سال
درعشق آباد بزیست ونیزآقاعلی اکبروآقاغلا مرضاوآقامحمّـــد
جواد وآقارضاوآقاحسین آقاوحاجی ابوالقاسم ونیزآقامحمّـد
که بغایت عشق وانجذاب ایمانی بود وآقاسیّدحسین مجتهد
بصدد اذیت وقتلش برآمد وحکمران امربخروجش ازبلد داد لذا
چندی دراطراف یزد وکرمان وبندرعباس بسربرد وجمعی را
تبلیغ کرد واذیّت بسیارازحکومت دیده ضرب چوب وفیریافت
ودرانجام خدمات تبلیغیه شهرت یافت دیگر آقامحمدباقر
امین الرعایاوهم آقاحسن طراح دیگرازمشاهیراحباآقامیرزا
حسن طبیب عارف ومعاشرباعامهٔ انام وموفق درخدمت بامر
تبلیغ بود ودرسن شصت سالگی درگذشت وحسب الوصیه
جسدش درحجرهٔ ازخانه اش که اجتماع احبامیشد دفـــن
کردند واخلافش میرزااسدالله ومیرزاحسنعلی ومیرزاجعفـر
نصرالاطباء ساکن طهران ومیرزاجواد طبیب ساکن درمهریز
هریك عائلهٔ وسیمه درین امرگذاشتند .

دیگرآقاسیّدابوالقاسم بیضاکه درآغازنهایت دلبستگی
بتقالید میراثیّه وتنفّرازاین طایفه داشت وچون فائزبایمـان
بدیع گشت بکمال اخلاص بعمل بوظایف امریّه پرداخـت و

عالباً باخط زیبایش الواح وآیات استنساخ نمود ودر رفتنه سال ۱۳۲۱ کمال استقامت وبردباری رانشان داد و او را طبع شعربوده درمدح وثناء امرابهی اشعاربسیارگفت وبیضاتخلص نمود ونیزتاریخی مفصل درکیفیت مذبحهٔ شهداء سال مذکورنگاشت وازاو وزوجه مؤمنه اش بی بی زهراخانم وبواسطه دخترش عائله دراین امربرجای ماند .

دیگرحاجی محمّد اسمعیل بن حاجی محمّدعلی گندلی تاجری صاحب ثروت وعزت وحشمت ازایام جوانی بتدین وتعبّد اتصاف داشت ودخترحاجی میرزامحمّد افشارراازدواج کرد وبواسطه اوفائزبایمان بدیع شد وباطبقات مردم معاشر گشته هدایت کرد وسفری بسال ۱۳۱۲ بعکارفته ایامی درجوارفضل حضرت عبد البهاء زیست وازطریق فارس عودت بیزد کرد وشهرت بدین نام یافت ومعاندین بصدد قتلش برآمدند وجواد شکری خونخواررا تطمیع کردند که بجای خلوتی درحین عبورویراهدف سازد ولذا شبی درقرب خانه اش نشانه گلوله واقع شد (بسال ۱۳۱۷)وازاصابت گلوله بیفتاد ولی گلوله ازلاهای شال کمرش گذشته مماس بالباسش بیفسرد وبماند وچون زنش ازخانه چراغ بیرون آورد وگلوله راازمیان شال بیرون آوردند مطمئن شدند وحاجی بجلال الدوله حکمران متظلّم کشت وضارب راتعقیب کردند ولی بدست

نیامد وپس ازآن حاجی بیش ازپیش بخدمات امرابهی پرداخت
وخانه خودرامشرق الاذکارقرارداد واحباب دراسحارحاضر
شده بتلاوت آیات ومناجات واداء صلواة میپرداختند تا
چون مذبحهٔ عمومی سال ۱۳۲۱ واقع شد درروزجمعه ۲۹
ربیع الاول غارتگران واشراربسوی خانه اش شتافتند وحاجی
یکی ازآنچهارتن ازاحباب بود که اصل فتنه برای قتلشان
شروع گشت وسردستگان اشرارمستخدمین سلطان العلما
وهم ازطلاب مدارس دینیه بودند وخانه عمارت بسیارعالی
محاط بحصارمرتفع بود قلعه رانتوانستند داخل شوند حتی
نجارهانتوانستند دربشکنند وبالاخره هیزم ونفت ریخته آتش
زدند وحاجی بچاه خانه داخل شد وخویش رادرجائی
مختفی کرد واشرارپس ازمقداری غارت درجستجوی وی بچاه
درآمدند وچراغ بردند واوراندیدند وخانه راخراب کردند و
درآنحال ملاحسن نام قاری قرآن چوبی بزرگ بدست گرفته
شیشه هاراشکسته بدیگران گفت بدینطریق عمل کنید وملا
حسن همینکه داخل حجرات شد فریادزد که این جای
مسجدشان بود واشیاء کثیره وافره بغارت بردند حتی
بدهات اطراف هم نصیبی رسید وغلامان حکومتی که
جلال الدّوله برای حفظ حاجی وخانه اش فرستاده سواره
ایستاده نصیبی ازدست غارتگران میبردند وطلاب سروپا

برهنه غارتیهارا در مدرسه جمع کرده فریاد میزدند که لشکر صاحب الزمانیم وغلامان بکاروانسرائی که محل صاحب منصب ایشان بود جمع کردند وسواره اسب میتاختند یکی لحاف بالش دیگری متکای مخمل وترمه درجلوی زین گرفته وسینی ومجموعه مسی واسباب دیگربدست گرفته شادمان بودند ولباس واشیاء ثمینهٔ نصیب سردسته های اشرارگشت ودرهای قیمتی خانه راکنده بردند ودرآنحین مشیرونوّاب مصلائی وغیرهم ازمتنفذین درخانه داخل شده موجب دلگرمی اشراروپیغماگران شدند وغارتگران بی سروسامان دارای ثروت وتجملات شدند وزروزیورزنان رانیزجمع کردند وعمده نصیب جواد شکری مذکورگردید وبرخی پشت بام رفته چادرازسرزنان کشیدند وآنان التماس کرده زروزیورمیدادند ودخترك بیم کرده رادرچادرپیچیده بواسطه تنی ازغارتگران که قدری رحم داشت بخانه یکی ازهمسایگان رساندند وحمارسواری حاجی راکدخدای محلّه اثاثیه یغمائی بارکرده برد وبالاخره نفت که درانبارخانه بود خانه راآتش زده آنچه بماند بسوزاندند وبالجمله حتی ماهیهای حوض خانه وسنگ درحوض وآجرهای حیاط رابردند وبعضی درخانه راباگل گرفته ازذهاب وایاب مانع شدند وحاجی ازمجرای قنات چاهی به چاهی خودرابخارج شهررسانده بگریخت و

کشته نشد وبالا خره بطهران رفت ودر آنجا اقامت وتجارت گرفت وکم کم در امورش وسعت حاصل شد وبانواع خدمات امریه دل گرم بود تابسال ۱۳۳۷ درگذشت وعائله ای بنام خراسانی دراین امربرجاگذاشت وبرادرش حاجی غلامعلی نیزازمشاهیراحبّابود وعائلهٔ تاسیس داشت .

دیگر آقاعلی اصغرشوقیان که بالاخره مقیم طهران شده درخدمات روحانیه گوی مسابقت همی ربود وعائلهٔ تاسیس داشت . ودیگرآقاحسن وپسرش آقاعلی ودرجلسه احبّایزد ساکن عشق آباد حاجی میرزاحسین معلم مقدمات علوم رادریزد تحصیل کرده بعراق عرب رفت ومدت بیست سال بتحصیل پرداخت ومشغول بتدریس شده دستگاه عباسی برقرارکرده صاحب ثروت گشت وبحج مکه رفت مراجعت کرد وتاهل نمود پس بعزم زیارت مشهد رضابایران آمد چندی درطهران ماند وروزی بمحضردرس حاجی شیخ هادی حاضر شده مباحثه علمیه نمود وحاجی شیخ بحث ازنبوت خاصه بمیان آورد وحاجی میرزاازعهدهٔ جواب کافی برنیامد وناچار بصدد تحقیق شد وبملاقات حاجی آخوند شهمیرزادی وابن ابهررسیده ایمان آورد ومشغول بشغل علافی گشته وخبرش درعراق عرب شهرت یافت وزوجه اش تعرض نمود وحاجی اورا باثروتش رهاگفت ویزد آمده تأهل جدید اختیارکرد و

مشغول بتعلیم وتدریس نوباد کان احباب گردید وعاقبت
مهاجرت بعشق آباد کرد بتعلیم وتدریس مشغول شد دیگر
آقاسیّد جواد بن آقاسید محمد یزدی بمعاینه شهداء سبعه
متنبه شده بتفحص وطلب برخاست وبعشق آباد رفته تکمیل
عرفان وایمان کرد ودرآنجاسکونت جسته تشکیل عائله نمود
دیگراستاد علی چیت سازبن استاد حسین درحدود سال
۱۳۰۵ اقبال بامرابهی کرد ودرواقعه شهادت آقاغلامحسین
بناتکیٔ حاجی عبدالحسین استاد چیت سازهاتوطئه
مقدمات کرد که جمعیت چیت سازهابریزند واورابکشند ولی
حاجی استاد مذکوررابیم گرفت که حکومت مؤاخذه کرده ضبط
اموال نمایدلذا ازقتلش منصرف گشت وبعد ازضرب شدید
ویرارهاکرد وبدان صدد شد که ویرانوعی هلاك کند که قاتل
معلوم نشود واوحال بدانست وازیزد بگریخت وبعشق آباد
رفته اقامت جست ودیگراستاد غلامحسین واستاد عبدالرسول
ابناء آقاعلیمحمّد ونیزعبدالحسین بن استاد حسینعلی
بناء وهم آقاابراهیم بن عبدالله سلمانی ومیرزاعلی اکبر
بن عبدالرزاق وامثالهم ساکن عشق آباد شدند استاد
محمّدرضابناء یزدی ساکن عشق آباد اجداد ش زردشتی
بودند وخودش اقبال آورد وبمانعلی بناء یزدی درعشق آباد
ساکن بوده ایمان آورد ودربلاد اطراف تبلیغات کرد و در

چهارچوبه خانه آخوند حاجی ملا جواد یزدی دلیرانه تبلیغ کرد وشبانه جمعی ازمتعصبین ایرانی اوورفیقش عبد الحسین مذکوررا ضرب بسیار وارد آوردند وبعداً نیزجفاوآزاربسیار تحمل کرد .

ودیگربرادران میرزا احمد ومیرزا محمّد ومیرزاعبد اللّه ومیرزاعلی اکبرابناء حاجی محمّد کاظم تاجرشیرازی ساکن یزد نخست برادرمهترمیرزا احمد فائزبایمان شده برادران وسائراعضاء عائله راهدایت نمود وچندین سال دربلاد ایران وترکستان وروسیّه سفری برای تجارت وبرای تبلیغ امرابهی نمود ومکرراً بمحضرحضرت عبد البهاءرفته ایامی در جوارشان بماند آنگاه باعائله اقامت درعشق آباد جست وخود برای تبلیغ سفرهمی کرد بالاخره بسال ۱۳۴۲ درآنجا درگذشت وعائله برجای گذاشت وبرادرمتوسط میرزا محمّد کاظم اف امری بابرادرکهترازیزد بشاهر ودرفته اقامت وتجارت واشتغال بخدمت امرنمود ومورد بلایاوتمدیاتی گردیدکه دربخش سابق آوردیم وبالاخره درطهران مانده وبسال ۱۳۴۹ بمحضرحضرت ولی امراللّه مشرف وبسال ۱۳۵۷ درگذشت وعائله واسعه امری تاسیس داشت وبرادر کهترمیرزاعبد اللّه چنانکه دربخش سابق آوردیم دریزد بمذبحه ۱۳۲۱ بشهادت رسید ومیرزاعلی اکبرسنیی در

شاهرود وعشق آباد بسربرد وعاقبت بسال ۱۳۲۷ درسبزوار درگذشت . دیگراستاد محمد علی بناء یزدی بمکّا مجاورشد وبالاخره کفش دوزی میکرد وعاقبت بیماروبیکارشد ودرحیفا مدفون گردید ونیزآقاعلی که بعلت غلیان عشق ایمانی در جوانی پس ازمهاجرت حاجی عبدالرحیم قناد بمکّا تاب نیاورده والدین رابجاگذاشته بشتافت وآنان چون ویرانیا فتند بهرسود رطلب دویدند تاویراد رباطی دیدند وخواستند باخود برگردانند واواغفال کرده دررفت ازبیراهه همی ره نوردید وبالاخره بدیدارجمال یاررسید وجمال ابهی ویرا درمزرعه وباغ جناب کلیم سپردند وپس ازغروب شمس جمال ابهی حسب دستورحضرت عبدالبهاء بادختری درخانه حاجی عبدالرحیم مذکورازدواج واقتران کرد وبقریه سمره برای مراقبت کشتزارمانده تادرآنجامتوفی ومدفون گردید وپارسیان نیزپی دریزد وتوابع اقبال بامرابهی کرده بامتقدمین گروهی گردآمده بمنتهی اخلاص قیام کردند .

وچنانکه دربخش ششم ضمن احوال مانکچی صاحب آوردیم کیخسروجی که بعدازوی ازجانب بزرگان پارسیان هند بسرپرستی زردشتیان ایران قرارداشت همینکه تعصبات دستورتیراندازواعمال بی اعتدالش رامخالف حقّ پرستی وانسان دوستی نگریست محض قلع وقمع استبداد واستقلال